

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هجدهم





خانم لیلا



– خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش پنجم (۲)

گفت شیطان که بما اغویتنی
کرد فعل خود نهان دیو دنی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸
دنی: فرومایه، پست

شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق، نسبت داد و آن دیو فرومایه، کار خود را پنهان داشت.

نکته: همان طور که شیطان مسئولیت اشتباه خود را نپذیرفت و به خداوند گفت چون مرا گمراه کردی بنابراین دیگر بندگان را گمراه خواهیم کرد، ما نیز از طریق ارتعاش منفی قرین‌های خود را به سوی درد سوق می‌دهیم، بدون آن که زیر بار مسئولیت رویم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»

«ابلیس گفت: «پروردگارا، به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو [راه فضاگشایی و عدم کردن مرکز] باز می‌دارم. [وقتی شیطان یک جسم را به مرکز ما می‌آورد، درواقع ما را منحرف می‌کند ولی ما متوجه نیستیم.]»»

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا
او ز فعل حق بُد غافل چو ما

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم»، چرا که او همچون ما از حکمت کار حق بی خبر نبود و به جای مقصر دانستن خداوند، زیر بار مسئولیت اشتباهات رفت.

نکته ۱: ما به جای این که فضا را باز کرده و خداوند را به مرکزمان بیاوریم تا مثل بقیه کائنات زندگی ما را هم اداره کند، با چیزها همانیده شده و برحسب آنها فکر و عمل می کنیم و در نتیجه به خود و دیگران ستم می کنیم. به عبارتی به جای این که مرکز را عدم کرده به خداوند گوش بسپاریم، مرتب با پریدن از یک فکر همانیده به فکری دیگر حرف می زنیم.

نکته ۲: اگر ما من ذهنی و مقدار زیادی درد انباشته داریم، باید بدانیم که تاکنون هیچ وقت گوش نبوده ایم، بلکه فقط از جنس زبان بوده ایم.

نکته ۳: یک عیب بسیار بزرگ این است که ما با من ذهنی فکر کرده و درد ایجاد کنیم، ولی فکر کنیم که خداوند از طریق ما فکر و عمل می کند.

در گنه او از ادب پنهانش کرد
ز آن گنه بر خود زدن او بر بخورد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰

بر بخورد: برخوردار و کامیاب شد.

با آن که حضرت آدم می دانست همه کارها توسط «قضا و کُن فکان» خداوند ترتیب داده می شود، اما با استفاده از قدرت انتخاب در این لحظه و از روی ادب آن را بر زبان نیاورد و با نسبت دادن گناه بر خود و پذیرش مسئولیت، از میوه فضل و رحمت خداوند برخوردار شد.

نکته ۱: ادب داشتن یعنی ما باید این لحظه با کنار گذاشتن فکر من ذهنی، تعظیم زندگی را به جا آورده، فکر و عمل خداوند را بگیریم. به عبارتی فضاگشایی کرده، بر حسب مرکز عدم فکر و عمل کنیم تا یک لحظه خودمان را به عنوان زندگی بشناسیم و آن شناسایی را رها نکنیم.

نکته ۲: اگر ذهنمان استدلال می آورد که این لحظه تو نمی توانی کار کنی، نمی توانی فضاگشایی کنی، تو مسئول فضاگشایی نیستی و یکی دیگر باید این کار را کند، خداوند این بلاها را سرت آورده پس او باید درست کند، باید بدانیم که همه اینها استدلال های غلط و خنده دار من ذهنی ست و وظیفه ما ست که این لحظه فضا را باز کرده، روی خود کار کنیم و اتفاقات گذشته را مهم ندانیم.

از پدر آموز، کادم در گناه
خوش فرود آمد به سوی پایگاه

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

پایگاه: درگاه، کفش گن، جای ستوران

ای انسان، از پدرت حضرت آدم بیاموز که وقتی فهمید با مرکز همانیده مرتکب گناه شده و مسئولیت نپذیرفته است، با شادی و فروتنی زیر بار مسئولیت رفته و تسلیم شد، سپس لحظه به لحظه عذرخواهی کرد تا نهایتاً به سوی پایگاه که همان پای ماچان و من ذهنی صفر است فرود آمد.

نکته: فکر کردن بر حسب من ذهنی و دیدن از طریق جسمها و همانیدگیها غلط بوده و ما را سحر و جادو می کند. ما باید با عدم کردن مرکز، من ذهنی را صفر کنیم تا روی زیبای خودمان را که نشان خود زندگی ست بینیم.

چون بدید آن عالم‌الأسرار را
بر دو پا استاد استغفار را

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

وقتی حضرت آدم با فضاگشایی خداوند را که دانای به اسرار غیب است دید و فهمید که او رحمت اندر رحمت است، به جای استفاده از ابزارهای من‌ذهنی، روی دو پای زندگی ایستاد و استغفار کرد، یعنی بدون این که به گذشته برگردد و خودش یا دیگران را ملامت کند، مرتب عذر خواست و فضا را گشود و با پذیرشِ تقصیر خود مرکزش را عدم کرد.

نکته: ما نیز باید مانند حضرت آدم بگوییم با فکر و عمل غلط، من به خودم ستم کردم و اکنون نیز که برحسب همانیدگی‌ها می‌بینم دچار سحر من‌ذهنی شده و فکر و عمل غلط می‌کنم. گفتن این‌ها سبب می‌شود که فضای درونمان باز شود، روی دو پای زندگی بایستیم و هشیار و ناظر باشیم تا خداوند ما را بیامرزد، یعنی هشیاری‌مان را از همانیدگی‌ها جدا کند.

بر سر خاکستر آندۀ نشست
از بهانه شاخ تا شاخی نجست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

وقتی حضرت آدم آگاه شد که هرچه به عنوان من ذهنی بلند شود زندگی اش خراب تر خواهد شد، بر خاکستر اندوه نشست، یعنی دیگر بر اساس چیزهای ذهنی و همانندگی‌ها شادی نکرد، از خوشی‌های ذهن دست کشید و تمام تمرکزش را روی شناسایی و رفع عیب‌ها و ایرادات خود گذاشت. چنان که به هیچ عنوان به ذهنش اجازه نداد تا از طریق بهانه‌تراشی و سبب‌سازی از یک شاخه به شاخه دیگر بپرد و حواس او را پرت کند.

نکته: ما نباید چیزی را که این لحظه ذهن نشان می‌دهد مثل پول، همسر و بچه و ... به مرکزمان بیاوریم و بر حسب آن شادی کنیم، بلکه باید به خداوند بگوییم من تا به تو زنده نشده‌ام، هیچ چیز و هیچ کس را به زندگی ام نمی‌آورم و نمی‌خواهم از هیچ چیز دیگر لذت ببرم.

رَبَّنَا اَنَا ظَلَمْنَا كَفْت و بس
چون که جانداران بدید او پیش و پس

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷

جاندار: سلاح‌دار، محافظ، نگهبان

حضرت آدم فقط همین مطلب را گفت که: «پروردگارا همانا ما بر خود ستم کردیم.» زیرا او در پیش و پس خود فرشتگان مراقب را مشاهده کرد. و متوجه شد نیروهایی وجود دارند که اجازه نمی‌دهند انسان با مرکز جسمی و براساس الگوها و ابزارهای ذهن، فکر و عمل کند و موفق شود. این نیروها از هر طرف انسان را محاصره می‌کنند تا او فضا را باز کرده و از خداوند عذرخواهی کند.

نکته ۱: این ابیات می توانند به بشریت کمک کنند. چرا که انسان ها فکر می کنند با عقل من ذهنی می توانند کارها را پیش ببرند و لزومی ندارد که ساکت باشند و با فضاگشایی از زندگی کمک بگیرند، بنابراین هر کسی بلند می شود می گوید من می توانم! درحالی که اگر یک لحظه به زندگی زنده شویم، می بینیم که راهها بسته است و ما متوجه این امر نیستیم.

نکته ۲: یکی از حقیقتها این است که ما مرتب به خودمان ستم می کنیم چرا که زیر نفوذ سحر من ذهنی هستیم و بر حسب جسمها و همانیدگیها می بینیم، درحالی که ما باید بر حسب عدم بینیم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.»

خویش را صافی کن از اوصافِ خود
تا بینی ذاتِ پاکِ صافِ خود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰

ای انسان که از جنس هشیاری هستی، مرکز خود را با فضاگشایی و شناسایی از اوصاف زشت و ناپاک همانیدگی‌ها و من‌ذهنی پاک کن تا ذاتِ پاک و صاف الهی خود را با زنده شدن به او به‌طور عینی مشاهده کنی.

نکته: ما در من‌ذهنی برای خود صفاتی قائل شده و براساس آن‌ها خودمان را تعریف می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم من آدم خشمگینی هستم، من خوش‌اخلاق هستم و ...؛ این‌ها درواقع اوصاف ما برحسب همانیدگی‌هاست، ولی در اولین تجربه عدم شدن مرکزمان در اثر فضاگشایی که کلید است، ما یک چیزهایی متوجه می‌شویم که بعد از آن احتمالاً اگر هم منقبض شده و به سحر من‌ذهنی برویم، می‌توانیم دوباره با فضاگشایی و عدم کردن مرکز برگردیم و جنس اصلی خود را که از جنس الست است بدون همانیدگی ببینیم.

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ای انسان، بدان هر خیر و شری که ذهن تجسم می‌کند، از جانب مسبب‌الاسباب یعنی خداوند می‌رسد. بنابراین فکر کردن بر حسب من‌ذهنی و هرآن‌چه که ذهن نشان می‌دهد، سبب اتفاقات نیستند.

جز خیالی مُنَعَد بر شاه‌راه
تا بماند دورِ غفلت چندگاه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۵

این علت‌ها و سبب‌های من‌ذهنی چیزی جز خیالی تشکیل‌شده در شاه‌راه زندگی نیست تا دوران غفلت انسان در من‌ذهنی مدتی طول کشیده و ادامه پیدا کند.

نکته: غفلت بشر از اصل خود، به این علت است که در شاه‌راهش خیالات گره‌خورده و همانیده آمده‌است. ولی این که او بر حسب خیالات همانیده فکر کرده، دچار غفلت شود و از راه و منظور خود که زنده شدن به بی‌نهایت زندگی است باز بماند، چند وقتی بیش نیست. به عبارتی اقامت در ذهن، مدت‌زمان خودش را برای فرد و کل بشریت دارد و نباید آن را از حد گذراند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

-منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

-کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

-با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

-پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش ششم

اوست نشسته در نظر، من به کجا نظر کنم؟
اوست گرفته شهر دل، من به کجا سفر کنم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۳

[مولانا می گوید:] وقتی با فضاگشایی به زندگی زنده شدم، متوجه شدم که خداوند در مرکز نشسته است و من با دید او می بینم، بنابراین دیگر من به کجا می توانم نظر کنم؟ هر جا هم که نظر کنم او را می بینم. همچنین متوجه شدم خداوند شهر دلم را گرفته است، پس من کجا می خواهم سفر کنم؟ یعنی دیگر نیاز ندارم که به اجسام و مکان ها سفر کنم.

نیزه به دستم داد شه، تا نیزه بازی ها کنم
تا کی به دست هر خسی من رسم چوگانی کنم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱

خداوند با فضاگشایی، نیزه هشیاری حضور و دید ناظر را به عنوان سلاحی به دستم داد تا توجه تیزم را روی همانیدگی ها بتابانم و با شناسایی شان، خود اصلی ام را که در آن ها سرمایه گذاری شده آزاد کنم. همچنین هشیار باشم تا چیز جدیدی را که این لحظه ذهن نشان می دهد به مرکز راه نداده و من ذهنی درست نکنم. تا کی باید اجازه دهم هر من ذهنی برای رسیدن به هدف های خود به صورت چوگان از من سوءاستفاده کرده، به اهداف دردساز خود بزنند؟ تا کی باید حواس و توجه زنده من به هر سمتی که آن ها می گویند پرت شود؟

نکته ۱: ما مسئولیت داریم که در این لحظه حاضر باشیم و هشیاری مان را تیز نگه داریم تا من ذهنی خودمان و من های ذهنی دیگر از ما برای رسیدن به هدف های خود سوءاستفاده نکنند.

نکته ۲: ما باید از خودمان سؤال کنیم آیا من ذهنی ام در من به دنبال خواسته ها و اهداف دردساز خودش می گردد یا من اختیارش را در دست گرفته ام؟ من ذهنم را اداره می کنم یا ذهنم من را؟ و بدانیم تا زمانی که نتوانیم فکرهایمان را کنترل کنیم، ذهنمان ما را اداره خواهد کرد.

هرچیز که می بینی، در بی خبری بینی
تا با خبری والله، او پرده بنگشاید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

دیدن هرچیزی از عالم غیب و فضای گشوده شده، در حالت بی خبری ذهنی یعنی با دید عدم و حضور ناظر صورت می گیرد. به خدا سوگند تا زمانی که هشیاری جسمی داری و من ذهنی فکرهای همانیده را به تو تحمیل می کند، خداوند پرده همانیدگی ها را کنار نمی زند و تو نمی توانی با او یکی شده و وارد فضای یکتایی شوی.

یا رب، مرا پیش از اجل، فارغ کن از علم و عمل
خاصه ز علم منطقی، در جمله آفواه آمده

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

آفواه: دهان‌ها

[مولانا از زبان انسان دعا می‌کند و می‌گوید:] خدایا قبل از این که اجل من فرارسد و بمیرم، مرا به خود زنده کن
و از علم و عمل من ذهنی که براساس مرکز همانیده است رهایی بخش، مخصوصاً آن علمی که به صورت گفتار
ذهنی به زبان می‌آید و در دهان عموم مردم است.

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و، آن آمد پناه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

همه انسان‌ها به این علت راه را گم کرده‌اند که از فضاگشایی و عدم کردن مرکزشان می‌ترسند و می‌خواهند دائماً یک جسم در مرکزشان باشد، درحالی‌که تنها پناهشان مرکز عدم است که آن‌ها را در معرض نسیم جان‌بخش «قضا و کُن فکان» قرار می‌دهد تا با آزاد شدن هشیاری‌شان از همانیدگی‌ها، به زندگی زنده شوند.

نکته: وقتی مرکز ما جسم است چون شبیه بقیه هستیم احساس امنیت می‌کنیم، ولی باید بدانیم این امنیت که از چیزها می‌گیریم، کاذب بوده و تنها پناه ما مرکز عدم است.

از کجا جوییم علم؟ از ترک علم
از کجا جوییم سلیم؟ از ترک سلیم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۳

سلیم: صلح، آشتی

علم واقعی را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از فضای گشوده‌شده و ترک علم من‌ذهنی. سلامتی را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از طریق ترک سلامتی‌ای که ذهن نشان می‌دهد.

از کجا جوییم هست؟ از ترک هست
از کجا جوییم سیب؟ از ترک دست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۴

هستی و حس وجود را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از ترک هستی من ذهنی. سیب را که در این جا نماد میوه
زندگی است، از کجا و چه کسی جست‌وجو کنیم؟

از ترک دست من ذهنی و ابزارها و سبب‌سازی‌های ذهن تا دیگر نتواند سیب‌های این جهانی را بچیند.

نکته ۱: ما در من ذهنی «هست» و هویتمان را از چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها می‌گیریم. و اگر یک همانیدگی از مرکزمان پاک شود و جایش خالی بماند، هویتمان را از آن جای خالی، یعنی از فضای گشوده‌شده درونمان می‌گیریم.

نکته ۲: اگر ابزارهای ذهن را بی‌تأثیر کنیم و از طریق سبب‌سازیِ ذهن میوه از این جهان نچینیم، میوه زندگی را پیدا خواهیم کرد.

هم تو تانی کرد یا نعم‌المعین
دیده معدوم‌بین را هست‌بین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۵

نعم‌المعین: یاور نیکو

خداوندا، ای بهترین یاور، فقط تو می‌توانی از طریق فضای گشوده‌شده چشم «معدوم‌بین» و هیچ‌بین من ذهنی
ما را که فقط بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند، «هست‌بین» و عدم‌بین فرمایی و با برداشتن عینک همانیدگی‌ها از
جلوی چشمانمان، خرد زندگی را به فکر و عمل ما بریزی تا درست ببینیم و درد ایجاد نکنیم.

نکته ۱: دیده معدوم بین ما در واقع سحر همانیدگی‌ها شده‌است و بد می‌بیند. مثلاً ما می‌بینیم، استدلال می‌کنیم و به نتیجه می‌رسیم. در حالی که همه این‌ها غلط است. ولی گاهی سرعت تغییر فکرهای همانیده به قدری زیاد است که ما امکان و قدرت تشخیص یک همانیدگی را نداریم. بنابراین برای رهایی از این فکرها باید ابیات را تکرار کنیم تا سرعت ذهنمان پایین بیاید و دیگر در گرو فکرهای اتوماتیک و اجباری نباشیم.

نکته ۲: دیده معدوم بین ما را تبرئه می‌کند تا از زیر بار مسئولیت در رویم، یعنی ذهن می‌گوید تو در ایجاد غم‌ها، مشکلات و مسائل هیچ مسئولیتی نداری و دیگران و خداوند مسئول هستند. در حالی که دردها و گرفتاری‌هایمان را فقط خودمان ایجاد کرده‌ایم و باید مسئولیت صد درصد آن‌ها را به عهده بگیریم.

تیترا

«باز الحاح کردنِ معاویه، ابلیس را»

الحاح: اصرار و پافشاری کردن

خلاصه داستان:

معاویه صبح زود متوجه حضور کسی در پشت پرده شد و پرسید تو چه کسی هستی و این جا چه می کنی؟ کسی که پشت پرده بود گفت: من شیطان هستم و قصد خیر دارم. آمده ام تو را از خواب بیدار کنم تا دیر نشده بلند شوی و نمازت را بخوانی. ولی از آن جا که معاویه شخصی بیدار و خردمند بود و می دانست شیطان نمی تواند فکر درستی داشته باشد، حرف های او را باور نکرد.

گفت: غیر راستی نَرهاندت
داد سویِ راستی می خواندت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۰

[معاویه به شیطان و همچنین خداوند خطاب به انسان] گفت: «غیر از فضاگشایی، عدم کردن مرکز و راستین شدن هیچ چیز دیگری تو را از زرنگی و ویژگی‌های مخرب من ذهنی آزاد نمی‌کند.» حقیقتاً عدل خداوند تو را به سوی فضای گشوده‌شده که راستین است، می‌خواند.

راست گو، تا وارهی از چنگِ من
مگر نَشاند غبارِ چنگِ من

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۱

ای انسان، راست بگو، مرکزت را عدم کن و برحسب همانیدگی‌ها حرف نزن تا از دست من رها شده و به زندگی زنده شوی، زیرا حيله و نیرنگ من ذهنی و اندیشیدن برحسب همانیدگی‌ها غبار چنگ من با تو را فرونخواهد نشاند.

گفت: چون دانی دروغ و راست را؟
ای خیال‌اندیشِ پراندیشه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۲

[شیطان به معاویه] گفت: ای کسی که پُر از اندیشه‌های گوناگون و خیالاتِ همانیده هستی، تو چگونه می‌توانی
دروغ را از راست تشخیص دهی؟

گفت: پیغمبر نشانی داده‌است
قلب و نیکو را محک بنهاده‌است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۳

[معاویه گفت:] پیامبر یک نشانی به ما داده‌است. او بین سگهٔ قلبی، یعنی انسان قلبی که مرکز همانیده دارد و انسان نیکو که مرکزش عدم است، یک معیار شناسایی گذاشته‌است.

گفته است: الْكُذْبُ رَيْبٌ فِي الْقُلُوبِ
گفت: الصِّدْقُ طَمَآنِينٌ طَرُوبٌ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۴

طُروب: بسیار طربناک

پیامبر فرموده است: دروغ مایه تردید قلبهاست و راستی، مایه آرامشِ خاطر.

نکته ۱: اگر مرکزمان عدم باشد ما قوه تمییز و شناسایی خواهیم داشت، ولی اگر خیال اندیش باشیم و هر لحظه ذهنمان به مرکزمان بیاید، قوه تمییز را از دست خواهیم داد.

نکته ۲: اگر فکرهای همانیده به مرکزمان بیایند و برحسب آنها ببینیم، دچار شک و دودلی شده و آرامش نخواهیم داشت، ولی اگر فضاگشا باشیم و مرکزمان را عدم کنیم می توانیم شادی و آرامش واقعی را در درون خود تجربه کنیم.

حدیث

«دَعُ مَا يَرِيْبُكَ اِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ، فَاِنَّ الصِّدْقَ طُمَآئِنَةٌ وَاِنَّ الْكِذْبَ رِيْبَةٌ.»

«رها کن آن چه را که تو را به شک می اندازد و بگیر آن چه را که تو را به شک نمی اندازد، زیرا در راستی آرامشِ خاطر است و در دروغ، شک و تردید.»

دل نیارآمد به گفتار دروغ
آب و روغن هیچ نفروزد فروغ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۵

دل انسان با سخن دروغ و همانیدگی آرامش پیدا نمی کند. چنان که اگر آب و روغن که نماد هشیاری حضور و هشیاری جسمی هستند، با هم مخلوط شوند، چراغی را روشن نمی کنند.

نکته: اگر دل ما آرامش ندارد و این را در درونمان تجربه می کنیم باید بدانیم که مرکزمان از جنس جسم و درد است و با استدلال و بحث و جدل ذهنی هم نمی توانیم به آرامش برسیم، بلکه باید فضا را باز کرده و صبر کنیم تا مرکزمان عدم شود.

در حدیث راست، آرام دل است
راستی‌ها دانهٔ دامِ دل است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۶

ولی سخن راست که از طریق فضاگشایی و مرکز عدم در دسترس ما قرار می‌گیرد، مایهٔ آرامش دل است، زیرا هر فکر و عمل ما با مرکز عدم، مانند دانه‌ای است که در دام قرار می‌گیرد تا مرغ دل را صید کند. به بیانی وقتی دل انسان جذب مرکز عدم و فضای گشوده‌شده می‌گردد، به آرامش واقعی می‌رسد.

دل مگر رنجور باشد بدهان
که نداند چاشنی این و آن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۷

اگر در دل انسان مرضِ همانیدگی باشد و او برحسب مرکز جسمی و دردها فکر کند، در این صورت نمی‌تواند
طعم و مزه حرف زدن برحسب مرکز همانیده را از حرف زدن برحسب مرکز عدم تشخیص دهد. به بیانی چنین
شخصی فرق بین زندگی برحسب عدم و زندگی برحسب همانیدگی را نمی‌داند.

چون شود از رنج و علت دل سلیم
طعم کذب و راست را باشد علیم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۸

وقتی مرکز انسان از مرض همانیدگی و درد رها شود، در این صورت می تواند مزه راست و دروغ را از هم تشخیص دهد.

نکته: باید از خودمان سؤال کنیم آیا قادر به تشخیص مزه راست و دروغ هستیم؟ آیا حواسمان هست کی با مرکز عدم و پذیرش و انبساط زندگی می کنیم و کی بر حسب همانیدگی ها؟

حرص آدم چون سوي گندم فزود
از دلِ آدم سلیمی را ربود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۹

وقتی میل و حرص حضرت آدم به سوی گندم و همانیدگی‌ها زیاد شد، این حرص از دلِ او تعادل و سلامتی را ربود.

نکته ۱: گندم [یا سیب که در برخی از ابیات آمده] نماد هرچیزی است که ذهن نشان می‌دهد و به همانیدگی‌ها اشاره دارد و نباید آن را به معنای گندم یا سیب حقیقی دانست.

نکته ۲: ما هم از نسل حضرت آدم هستیم و باید به دل خود رجوع کنیم و ببینیم آیا دلمان سالم است یا میل به گندمِ همانیدگی‌ها دارد؟

پس دروغ و عشوه‌ات را گوش کرد
غره گشت و زهر قاتل نوش کرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۰

[ای شیطان، حضرت آدم به خاطر این حرص] دروغ و فریب تو را شنید و عشوه‌ات در او اثر کرد، در نتیجه فریفته و غره شد و زهر کشنده تو را نوشید.

نکته ۱: وقتی چیزهای ذهنی و مخصوصاً دردها به مرکزمان می‌آیند، افسون و جادو می‌شویم و قدرت تشخیص راست و دروغ را از دست می‌دهیم. از طرفی سمومی را ایجاد می‌کنند که سلامتی مرکزمان را از بین می‌برد و دچار درد می‌شویم.

نکته ۲: آوردن چیزهای ذهنی به مرکزمان و قبول نکردن مسئولیت اشتباهاتمان به این معنی است که دروغ و عشوه شیطان را باور کرده‌ایم و هر لحظه به آن گوش می‌دهیم.

نکته ۳: باید امیدوار باشیم و بدون ترس روی خود کار کنیم زیرا زندگی وعده داده که کمک می‌کند تا من ذهنی جاهل ما بینا شود.

کژدمِ از گندم ندانست آن نفس
می‌پرد تمییز از مستِ هوس

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۱

او در آن لحظه نتوانست کژدم را از گندم بازشناسد، زیرا با آوردن چیزهای ذهنی به مرکزش و باور کردن عشوه شیطان، قدرت تشخیص را از دست داده بود. مسلماً هر کس مستِ همانیدگی‌ها باشد قدرت تمییز و شناسایی را از دست می‌دهد.

نکته: آوردن چیزهای ذهنی به درون، مرکزمان را تبدیل به عقربی می‌کند که هر لحظه ما و دیگران را نیش می‌زند.

خلق مست آرزوآند و هوا
زان پذیراآند دستانِ تو را

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۲

دستان: فریب، حيله

[ای شیطان] تقریباً همه مردم مست هوای نفس و آرزوهای ذهنی‌شان هستند و به همین دلیل فریب تو را می‌خورند و نیرنگ‌هایت را می‌پذیرند.

هر که خود را از هوا خو باز کرد
چشم خود را آشنای راز کرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۳

هر کس که خود را از خواسته‌های من‌ذهنی و هوای نفس برهاند و از خو و عادت آن آزاد شود، چشم هشیاری خود را با راز زندگی و اسرار پنهانی آشنا می‌کند، زیرا مرکزش از جنس عدم خواهد شد.

مدتی بگذار این حیلت پزی
چند دم پیش از اجل آزاد زی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۴۴

حیلت پزی: نیرنگ آوردن، حيله انگیختن، نیرنگ بازی کردن

زی: زندگی کن

مدتی فکر کردن بر حسب همانیدگی‌ها و دردها را رها کن و پیش از فرارسیدن مرگ جسمی و رفتن از این جهان، چند لحظه آزاد از من ذهنی زندگی کن.

دَمَ به دَمَ چون تو مراقب می شوی
داد می بینی و داور ای غوی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳

غوی: گمراه

ای من ذهنی گمراه که همانیدگی‌ها را در مرکزت گذاشته‌ای و برحسب آن‌ها می بینی، اگر لحظه به لحظه به صورت حضور ناظر و فضای گشوده شده، ذهنت را تماشا کنی و با هشیاری تیز مراقب باشی، هم عدل و داد خداوند و هم خود خدا را می بینی و متوجه می شوی که خداوند با عدالت رفتار می کند.

نکته: مراقب بودن یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ناظر ذهنمان باشیم و چیزهای ذهنی را به مرکزمان نیاوریم.

کز دَنب پرهیز کن، هین هوش دار
تا نگردی تو سیه‌رو دیگوار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳۱

دَنب: دُم در مقابل سر، گناه

از آوردن چیزها به مرکزت، دیدن برحسب همانیدگی‌ها و گناه و گستاخی پرهیز کن تا مانند دیگ رویت سیاه نشود و رسوا نگردی.

نکته: مادامی که در ذهن هستیم روی زشت و سیاه من‌ذهنی را با روی زندگی اشتباه می‌گیریم و آن را زیبا می‌بینیم.

که به قدر جرم می گیرم تو را
این بود تقریر در داد و جزا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳۷

[مولانا از زبان خدا خطاب به انسان می گوید:] من به اندازه‌ای که جرم می کنی و همانیده می شوی تو را می گیرم و مجازات می کنم، نه کمتر و نه بیشتر. قانون من در اجرای داد و جزا به همین ترتیب مقرر و اجرا می شود.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

-منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

-کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

-با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

-پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید